

مرگ دختر ۱۲ ساله در اثر مصرف اشتباهی متادون

■ **پاسارگاد:** مصرف اشتباهی متادون باز هم قربانی گرفت. سه دختر ۱۲-۱۳ ساله که نسبت خیشاوندی داشتند به دلیل مصرف اشتباهی متادون دچار مسمومیت شدند که در اثر این مسمومیت به بیمارستان منتقل شدند و در نهایت یکی از دخترها که ۱۲ سال بیشتر نداشت در بیمارستان فوت و آن دو تای دیگر در بیمارستان بستری شدند. مصرف اشتباهی متادون یکی از معضلاتی است که در این سال‌ها در سیرجانی قربانی بسیاری گرفته است قربانیانی که عموماً کودک و نوجوان بوده‌اند.

پایگاه

پشت دیوارهای سنگی چه می‌گذرد

زهر خواجویی نژاد



چند روز پیش سعی در مصاحبه با یکی از پرسنل آرامستان داشتیم. به سختی شماره فرد مورد نظر را گیر آوردم و به او زنگ زدم و او نیز موافقت کرد و گفت من الان آرامستان هستم و همین الان بیایم. پشت تلفن صدایی را شنیدم که می‌گفت بگو با آقای فلانی - مسئول آرامستان - هماهنگ کن. او نیز همین گفته را تکرار کرد. من هم به مسئول آرامستان زنگ زدم و او گفت باید با مدیرعامل سازمان متوفیات هماهنگ کنید. دوباره به مدیرعامل سازمان متوفیات زنگ زدم و او بعد از کلی احوالی‌رسی گفت: از شهرداری به ما نامه زدند هرگونه مصاحبه مدیرعامل و نیروهای تحت‌امر آن سازمان منوط به تاییدیه مدیر روابط عمومی شهرداری است. به مدیر روابط عمومی شهرداری زنگ زدم جواب نداد و سپس پیام دادم و او بلافاصله زنگ زد. بعد از مطرح کردن خواسته‌ام، موضوع مصاحبه را از من پرسید. گفتم فقط مصاحبه حول شغل فرد انجام می‌شود. او با نهایت ادب و احترام گفت اجازه بدهید با مدیرعامل سازمان هماهنگ کنم و بعد از چند دقیقه تماس گرفت و گفت: «ایشان گفتند اگر مصاحبه برای هفته آینده باشد بهتر است تا با خود شهردار هماهنگ کنم. او گفت: مدیرعامل محترم فکرمی‌کند قرار است در این مصاحبه از آمار فوتی‌ها، چند نفر در روز دفن می‌کنند و... پرسید. حالا من به‌شکل می‌گویم سوالات‌تان در مورد چنین آمارو ارقامی نیست.»

این یک روال تکراری‌ست که بارها برای ما خبرنگاران در رابطه با مصاحبه با مدیران به ویژه مدیران شهرداری اتفاق می‌افتد. سوالی که ذهن‌مان را مشغول کرده است این است: چه اتفاقی افتاده که مدیران تمایلی به مصاحبه با نشریات ندارند و هیچ ابایی هم از این فرار ندارند؟ به نظرم جواب این سوال از چند حالت خارج نیست:

- ۱- وقتی مدیری به مجموعه‌ی تحت امرش نامه می‌زند که با نشریات بدون هماهنگی با روابط عمومی مصاحبه نکنند، این ابهام را ایجاد می‌کند که مدیر مجموعه با اصل شفاف‌سازی و اتاق شیشه‌ای مخالف است. چون مصاحبه نکردن برابر است با مردم‌درجریان جزئیات قرار نگرفتن و آن‌ها را نامحرم دانستن و هیچ کشور و شهری اصلاح نمی‌شود مگر اینکه مسئولانش به مردم و نشریات پاسخگو باشند.
- ۲- نشریات برای بقا به هر چیزی چنگ می‌زنند تا حداقل بتوانند هزینه‌های خود را جبران کنند. برای همین وقتی از سازمان‌ها، ادارات و شرکت‌ها آگهی دریافت می‌کنند حاضر نیستند آن مدیر را به چالش بکشند. چرا که اگر آن سازمان به قیابش برخورد آگهی آن نشریه را قطع می‌کند. برای همین در نشریات این روزها کمتر شاهد گزارش‌ها و تحلیل‌های انتقادی هستیم.
- ۳- شنیده‌اید که می‌گویند: شاه می‌بخشد فتحعلی شاه نمی‌بخشد. حالا داستان مدیران شهرداری است با اینکه شهردار گفته است با هماهنگی با روابط عمومی می‌توانید مصاحبه کنید و با اینکه روابط عمومی همه هماهنگی‌ها و پیگیری‌ها را انجام می‌دهد و مشاوره‌ها و نکات لازم را در اختیار مدیران قرار می‌دهد، آن‌ها باز هم حاضر به مصاحبه نیستند چرا؟

همه این‌ها را گفتم که به اینجا برسم وقتی خوراکی به مطبوعات نرسد، وقتی اصل انتقاد را از مطبوعات بگیرند، وقتی حق آزادی بیان از مطبوعات گرفته شود، وقتی نشریات را وابسته بار بیآورند به زودی عمر نشریات به پایان می‌رسد یا اگر هم دوام داشته باشد با نشریات بله‌فربان گویی روبه‌رو خواهیم بود که فقط به زنده ماندن فکر می‌کنند نه حل مشکلات کشور و مردم.

یادم است سال‌ها پیش همه شهرداران از اتاق شیشه‌ای حرف می‌زدند. اتاق شیشه‌ای که بین شهردار و مردم و نشریات باشد تا خبرنگاران به راحتی به آمار و اطلاعات دست پیدا کنند. حالا آن اتاق؛ اتفاقی است که به جای شیشه بتن و سنگ جایش را گرفته است و مشخص نیست پشت آن دیوارهای سنگی چه می‌گذرد...

دست سنگین و بساط سیخ سنگ

روایت یک همسرآزادی در همین حوالی



نجمه محمودآبادی

معصومه ایستاده جلوی سقاخانه حضرت عباس و دارد شمع روشن می‌کند: «من زورم به این مرد نرسید، شاید حضرت عباس خودش به فرجی بکنه.» معصومه ۶ شمع روشن می‌کند و قبل از روشن کردن شمع شعله‌ای می‌خواند و آرزویی برزنی می‌آورد. روشن کردن شمع‌ها که تمام می‌شود معصومه دست می‌کشوری عکس کشی‌کاری شده‌ی حضرت عباس و برای چند ثانیه صورتش را می‌گذارد روی بازویش. لب‌هایش می‌چنبند. پسر کوچک معصومه آب می‌خواهد و معصومه شیر سقاخانه را باز می‌کند تا توی لیوان پلاستیکی که از توی کیش درآورده به پیشش آب دهد. از شیر آب نمی‌آید. معصومه راه می‌افتد تا برسد به سوپروارکت تا برای پسر آب معدنی بخرد. شمع‌ها پشت سر معصومه می‌سوزند و آب می‌شوند.

جمعه است، یک جمعه زیبای بهاری. باد ملایمی می‌وزد و شاخه‌های درختان را به ملایمت تکان می‌دهد. بوی خوش گل‌های درختان به مشام می‌رسد. معصومه می‌آیند زیر درخت پرگل و نفس عمیقی می‌کشد. پسر بزرگ معصومه از مادرش می‌گذرد: «زشته چراچشانتو بستی نفس عمیق می‌کنی؟» معصومه چشمانش را بازمی‌کند. پسرش سرش را زیر انداخته و کنار دیواره می‌رود. آن طرفتر پسر کوچک معصومه با مخروط درخت کاجی بازی می‌کند. معصومه صدایش می‌زند و پسر مخروط را برمی‌دارد و پشت سر مادر می‌دود. حالا که پسرها جلو افتاده‌اند و سواستن به‌عبارت نیست، سر دردل معصومه با زنده است. معصومه ماسک‌اش را از روی دهانش برمی‌دارد و می‌گذارد زیر چانه‌اش. چادرش را از دو طرف جمع کرده است و گذاشته‌اش زیر بغلش: «صبح‌های توی یک مدرسه غیرانتفاعی کار می‌کنم. از صبح ساعت ۸ تا ظهر ساعت ۱. یک میام خونه، غذا درست می‌کنم و ناهار می‌دم بچه‌ها و اصرغرمی‌خورن بعد از ساعت ۳ می‌دم. فست‌فود تا ساعت ۱۱ شب. شب وقتی می‌رسم خونه با به جنازه دیگه فرقی ندارم. غش می‌کنم تا صبح صبح هم روز از نو روزی از نو.» معصومه آه می‌کشد: «سه تا بچه دارم که هر سه ستاشون مدرسه‌ای هستن. معلم‌های هر سه ستاشون ازشون ناراضی‌اند. هی بهم زنگ می‌زنن می‌کنن چرا بچهاش درس نمی‌خونه؟ چرا مشق نمی‌فرسته؟ می‌کنن تو چه

مداری هستی که به درس و مشق بچهاش رسیدگی نمی‌کنی؟» خیر نارن من مگه وقت سر خاروندن دارم که به درس بچه هم رسیدگی کنم. حالا به هر بدختی که شده شب‌ها یک ساعت بیدار می‌مونم و با بچه‌ها درس کار می‌کنم. معصومه ساکت می‌شود. بچه‌ها فاصله‌شان از ما بیشتر شده است. معصومه صدای شان می‌زند: «ممد جلونرو، صبر کن تا بارسیم. ممد گوش به حرف مادر نمی‌دهد. معصومه گام‌هایش را تندتر می‌کند. بعد خسته می‌شود و قدم سست می‌کند: «این آموزش مجازی هم برای جان ما بدبخت بیچاره‌ها شد. برای ممد و امیر قسطی گوشی خریدم. آشنا بود. خدا پدرشو بامرزه قسطی دو تا گوشی داد. حالا هر ماه باید حقوق مدرسه را بندم پای قسط‌های این دوتا گوشی. خرج اینترنت هم هست. ماهی ۸۰ هزار تومان برای ممد قرض موبایل می‌دم. ۷۰ هزار تومان برای امیر. بچه‌ها دیگه، بازی می‌کنن. فیلم دلالود می‌کنن. توی واتس‌آپ تا دوستاشون حرف می‌زنن. چرا چه؟ سرگرمی دیگه‌ای ندانن که. ممن چیزتی بهشون نمی‌گم. تکلیف‌های پسر کوچیکه می‌گیره و بات اجاره خونه می‌دی.» نفس از دست می‌فرسته را با گوشی من نگاه می‌کنه.» معصومه

لبخند تلخی می‌زند: «معلم‌ها فکرمی‌کنن من خاتم خاندان هستم نمی‌شینن پای درس و مشق بچه‌ها. از من عصبانی هستن. نمی‌دونن من به زن فلک‌زده هستم که کل خرج خونه و زندگی روی دست منه.» راه دور است. معصومه خسته شده است. می‌خواهد چند لحظه لب جدول خیابان بنشیند. آن طرفتر ممد و ابوزر بازی می‌کنند: «اصغر وانت داره. قبلا که دل به کار می‌داد روزی ۲۰۰ تومن پول درمی‌آورد، اما حالا چند سالیه که دیگه دل به کار نمی‌ده. نهسته توی خونه پای بساط سیخ‌سنگه هرچی من بدبخت درمی‌آورد دود می‌کنه می‌فرسته هوا. زورم بچه بهش نمی‌رسه. تا بهش می‌گم پول نمی‌دم. یکی می‌زنه توی صورتم. دستش هم اینقدر احساس می‌کنم همنی استخون‌های صورتم خرد شدن. مادرم دلاریم می‌ده. می‌مادر فکر کن بیهوش شدی. اگر بیهوش بشی بچه‌ها تو دست تنها بزرگ نمی‌گردی؟ هر چی ندازه به وجب خونه داره فکر کن مستاجر هستین. این پول‌هایی که اصغر ازت راهم با گوشی خودم می‌فرستم. گلم‌هایش را تندتر می‌کنند: «ممد توی مدرسه بریده است. تمامه‌اند آب معدنی ابوزر

می‌شه. مدیر مدرسه هم که فقط منومی‌شناسه هی زنگ می‌زنه میگه بیا مدرسه. بیا تعهد بده. خدا را شکر این یک سال که کرونا اومده ممد دیگه رنگ مدرسه را ندیده. منم همین طور. از بس رفتم تعهد دادم پدرم سوخت. وقتی هم که به اصغر می‌گم، بچه را می‌کشه زیر مشت و لگد. جو‌می‌زنه که بچه‌بمیرد. جرات ندارم بگم ممد چکار کرده. اصلاً فکر کنم می‌خواد منوتوبه بده که راجع به مشکلات خونه و زندگی هیچی بهش نگویم. معصومه سکندری می‌خورد: «بهر روز دوستای ممد اصغر را سر سطل‌های شهرداری دیده بودند که داره آشغال جمع می‌کنه. بعد به ممد گفته بودند که باباب آشغال جمع می‌کنه. ممد هم باهاشون شرط بسته بود که اشتباه می‌کنن و بابای او نبوده خلاصه رفیقاً دوباره اصغر را سر گای‌های شهرداری دیده بودند فرستان. این بچه آب شد. اینقدر خجالت کشید که دلم براش آتیش گرفت. گفتم مادر کار که عار نیست این همه آدم پلاستیک و کاژن از توی گای‌های شهرداری جمع می‌کنن مگه بندهی خدا نیستن؟ اما ممد می‌گفت چرا نمی‌روم باهاش شش بار چانه‌جانیکنه؟ چرا نمی‌ره کارگری؟ چرا راه افتاده آشغال جمع می‌کنه؟ چون آشغال جمع کردن از همنی کارها راحت‌تره.»

بالاخره معصومه به مقصد می‌رسد. خانه‌ای که معصومه برای کار آمده است ریخت‌وپاش و به‌هم‌ریز است. طرفشویی پر ظرف است. معصومه آستین‌هایش را بالا می‌زند و می‌استدپای طرفشویی. زن صاحب‌خانه خوش‌نیامده که معصومه بچه‌هایش را هم با خودش آورده است. مرد ممد را صدا می‌زند: «بیا کمک من تا درختا را هرس کنیم.» ممد راه می‌افتد پشت سر مرد. چشمان معصومه پشت سر پسرش می‌دود. زن صاحب‌خانه از معصومه می‌پرسد: «معصوم‌جان متولد چه سالی هستی؟» معصومه جواب می‌دهد: «۵۸». زن چند لحظه حاج و واج معصومه را نگاه می‌کند: «آخی حتماً زندگی سختی داشتی. خیلی بیشتر بهت می‌خورد. بچه‌ها ۶ ساله را داشته باشی.» معصومه لبخند بی‌وقعی می‌زند. آن طرفتر خواهرزنان زیر گوش خواهرشان زمزمه می‌کنند: «این که جون نداره کار کنه. اول به نوربیین بهش می‌زنی، بعدش می‌آوردیش سر کار.» دو خواهر می‌نزدن زیر خنده.

آگهی مناقصه عمومی
ع.م/۱۴۰۰/۰۰۲



شرکت پاریز پیشرو صنعت توسعه در نظر دارد «عملیات اجرایی آبیاری قطره ای درختان پارک گردشگری گل‌گهر واقع در کیلومتر ۲۲ جاده سیرجان- شیراز (جاده آسفالت) و سه تا پنج کیلومتر جاده خاکی- بعد از کوه کویر سمت چپ دامنه سیاهکوه» را از طریق برگزاری مناقصه عمومی به اشخاص واجد شرایط واگذار نماید. لذا کلیه متقاضیان می‌توانند جهت دریافت اسناد مناقصه از ساعت ۱۵ روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۱/۲۸ به آدرس الکترونیکی www.parizpishro.ir مراجعه و اسناد مذکور را از قسمت مناقصه و مزایده دانلود نمایند.

مهلت تحویل پاکات روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۲/۰۴ به نشانی: سیرجان- مجتمع معدنی و صنعتی گل‌گهر- جنب رستوران رز- حوزه مدیرعامل شرکت پاریز پیشرو- واحد امور حقوقی و قراردادها- تلفن: ۰۳۴۶۱۴۲۴۳۲۸ می‌باشد.

میزان تضمین شرکت در مناقصه: ۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال (سیصد میلیون ریال) در قالب چک بانکی رمزدار یا چک تضمین شده بانکی/ ضمانت‌نامه بانکی معتبر / واریز وجه نقد به شماره حساب ۱۰/۳۳۰۹۲۱۱/۲ بانک رسالت به نام شرکت پاریز پیشرو صنعت توسعه
زمان بازدید: روز چهارشنبه تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۰۱
 -شرکت در قبول یا رد کلیه یا هر یک از پیشنهادات به تنهایی بدون احتیاج به ذکر دلایلی مختار می‌باشد.
 -هزینه چاپ آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد.

-متقاضیان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۰۹۱۳۳۷۷۵۸۸۷ (آقای مهندس عباسی) تماس حاصل نمایند.

آگهی درخواست اجاره ماشین آلات سبک و سنگین

شرکت آرمان گهر سیرجان جهت تکمیل ماشین آلات خود برای کار در معادن ۱ و ۲ گل‌گهر به ماشین آلات ذیل بصورت اجاره نیاز دارد:

- ۱- بیل و کامیون جهت بارگیری و حمل
- ۲- گریدر
- ۳- تانکر آب پاش
- ۴- بلدوزر
- ۵- وانت (معمولی و کمک‌دار)
- ۶- جرثقیل
- ۷- لودر
- ۸- بیل مکانیکی و چکش
- ۹- دستگاه حفاری
- ۱۰- مینی‌بوس
- ۱۱- سواری
- ۱۲- خاور

جهت کسب اطلاع از شرایط قرارداد همکاری با شماره تلفن ۳۴۶۲۲۷۱۷۲۱-۰ داخلي ۱۰۳۳۰ - ۱۰۳۳۴ - ۱۰۳۳۵
 (واحد قراردادهای شرکت) تماس بگیرید